

قریب نودسال است که کشیش های مبلغ و آنها که مالازاریست شان می نامیم بدنبال مسیو بووه بایران آمده اند . این دانشمندی بزرگ میبایستی يك روز جامه مبلغینی را که خودش دعوت کرده بود در بر کند و ریاست عالیة هیئت آنها را عهده دار گردد . لازاریست ها و دختران شفقت شروع بباز کردن مدارس و بیمارستانها در ایران کردند .

بهترین شاگردان آنها در فرانسه تحصیلات خود را تکمیل می کردند و افکار و عقاید و روشهایی را که در کشورها آموخته بودند بدیار خود ارمغان میبردند .

بهر حال کوشش مبلغین ما در ایران آشنائی بزبان و فرهنگ فرانسه را در بین ایرانیان ترغیب نمود . مدارس آلیانس اسرائیلی که در آنها فرانسه زبان رسمی درسی است فوق العاده بتوسعه و پیشرفت فرهنگ ما در ایران کمک نمود .

من هرگز نفوذ قابل توجهی را که در همین زمینه مستخدمین بلژیکی گمرک ایران اعمال کرده و استعمال زبان فرانسه را در ادارات خود تأکید کرده و از همکاران ایرانی خود تقاضا میکنند که بهمان زبان حرف بزنند و بنویسند فراموش نمیکنم . دولت ایران طبعاً ناچار شده است که یکمده از استادان فرانسوی را استخدام کند . در اوایل سال ۱۸۸۰ آلیانس فرانسه در تهران مدرسه ای باز کرد که بزودی چندصد نفر جوان ایرانی در آن نام نویسی کردند . بالاخره در ماه نوامبر ۱۹۱۹ در نتیجه پیشقدمی مسیو بونن و مسیو پیرنی يك مدرسه فرانسه حقوق در پایتخت ایران گشایش یافت .

اینها آلات و اسباب زیبایی در دست نفوذ ما است ولی آیا آنها را چگونه استعمال میکنیم ؟ من بحقیقت و راستی و بمنافع خودمان

خیانت کرده‌ام چنانچه در اینجا از تذکر انحطاط و وقفه‌ای که در کارهای فرانسوی در ایران حاصل شده خودداری ورزم . لازاریست‌ها که چندی پیش در این کشور بیش از شصت موسسه دارا بودند اکنون جز در پنج شهر تاسیساتی ندارند . مدرسه تهران نظر بنداشتن معلم مجبور شده است يك قسمت از کلاسها بشرا تعطیل کند . در مدرسه اصفهان من يك مبلغ بیچاره‌ای را دیدم که خود بتمنهائی تا آنجا که میتواندست کارهای کشیش لائن و مدیر و معلم مدرسه پسران و مدیر مدرسه دختران را انجام میداد .

در دروازه‌های اصفهان در يك عمارت زیبایی که متعلق به هیئت مبلغین است و در آنجا میبایستی تاسیسات مختلف تربیتی برقرار باشد بغیر از پناهندگان روسی کسی را ندیدم .

در مدرسه آلیانس فرانسه تهران بزحمت میتوان پنجاه نفر بچه و جوان برای یک‌درس شبانه جمع‌آوری نمود . راجع بمدرسه حقوق هم بمن اظهار داشتند که این مدرسه در حالت بحران بسر میبرد . این مدرسه در سال ۱۹۲۵ پنج نفر شاگرد در سال سوم داشت . من مدارسی حقیقتاً زنده‌تر از مدارس آلیانس اسرائیلی ندیده‌ام ، امروز شاگردان این مدارس بهزاران نفر میرسند و این موفقیت تا اندازه زیادی مرهون ابتکار و فداکاری شخصی موسوم به مسیو براسوراست که بیش از بیست سال است زندگانی خود را وقف اینکار کرده‌است .

در ۱۲ مارس ۱۸۹۵ وزیر مختار فرانسه در تهران با دولت ایران قراردادی بست که بموجب آن « انحصار دائمی و عمومی حفاریات و بیرون آوردن اشیاء صنعتی و باستان شناسی در سراسر خاک ایران به يك هیئت فرانسوی تفویض میگشت . » قرارداد دوم در پاریس بتاريخ ۱۱

اوت ۱۹۰۰ منعقد گردید که بموجب آن نصف محصول حفریات و کلیه اشیائی که در شوش از طرف مسیو دو مرگان کشف شده بود بفرانسه تسلیم میگردد. تنها ورود بموزه لوور ممکن است ارزش گنجینه های صنعتی و تاریخی که بموجب این امتیاز دانشمندان ما توانسته اند از سرزمین قدیمی ایران استخراج نموده و به پاریس بیاورند معلوم سازد.

بدیهی است يك چنین بهره برداری مجملی ما را مورد حسد دیگران قرار داده و رقبائی برای ما پیدا شد. اولین حمله بانحصار فرانسویها در ۱۹۱۱ بعمل آمد ولی در مقابل پایداری شدید نماینده ما بعدم کامیابی منجر شد.

باوجود این مساعی کاوش کنندگان ما سست تر شده و تحقیقات در شعاع محدود تری دنبال گردید. تا اینکه دولت ایران بتحریک رقبای ما یا بارائی خودش ما را دعوت باصلاحاتی در متن قرارداد نمود. هر گاه من میتوانستم عقیده خود را در این باره ابراز دارم روشی را که اکنون در مصر بدان عمل میشود بدولت ایران سفارش میکردم: یعنی اداره امور باستان شناسی را بمیسیون فرانسوی واگذار کند که این میسیون حفریات بعضی نقاط را بخود اختصاص داده و حفریات نقاط دیگر را بیک شرکت خارجی که بتواند تضمین های کافی در باب صلاحیت فنی و مالی خود بسپارد واگذار نماید.

ما در اختیار خود نه پول باندازه کافی و نه اشخاص باندازه کافی برای بهره برداری کامل از انحصار چنین حفریات وسیعی در ایران داریم. باز پول را ممکن است بدست آورد و من میدانم که پارسیان بمبشی که بی اندازه علاقمند بمسائل مربوط بتاریخ سرزمین

با کان خود هستند کمک‌های شایانی بدان‌شمندان فرانسوی میکنند اما مداد دانشمندان ما که در اثر يك جنگ وحشتناك عده زیادی از آنها تلف شده اند برای عملیات متعدد حفاری که فرانسه در تمام دنیا بعهده گرفته است کافی نیست. تنها تغییری که میتوانیم بشکل امتیاز خود دهیم بنسبت که دانشمندان خارجی را که سمت نمایندگی دولت های خود یا مؤسسات علمی که بدان وابسته هستند داشته باشند زیر نظر و اداره میسیون خودمان استخدام کنیم.

من يك روز با مشارالملك وزیر امور خارجه راجع بوضع و آینده کارهای فرانسوی ها در ایران صحبت می‌کردم و چون من نگرانی خود را در موضوع پاره‌ای از تدابیری که مساعد با نفوذ ما نبود خاطر نشان ساختم او با تبسم بمن پاسخ داد « شما از هیچ چیز نترسید . دولتی که در کشور ما بخواهد با امتیازات معنوی فرانسه خلل رساند در این کار موفق نخواهد شد زیرا این امتیازات را لطف و کرم يك دولت بشمان داده است : این اراده ملت ایران است که این امتیازات را عطا نموده است . آیا می‌توانید شمارا از چه چیز سرزنش میکنیم ؟ ما شما را از این جهت سرزنش میکنیم که از وسایل نفوذی که در کشور ما دارید بهترین وجهی استفاده نمیکنید . بیغرضی شما حس احترام ما را جلب میکند اما ما این بیغرضی را از جانب يك دولتی ستایش نمیکنیم که بعد از اینکه این دولت در ترقی ما کمکهای شایان نموده امروز میتواندست در کشور ما امتیازاتی که پادشاه فعالیت‌های عدیده او را بدهد تحصیل کند . »

بنظر من نقش فرانسه را در ایران باآسانی میتوان معین کرد : ما در این کشور هیچ نفع سیاسی نداریم و این یکی از دلایل محبت و اعتماد است که مردم این سرزمین نسبت به ما ابراز میدارند . منافع اقتصادی

را هم ما مجاز هستیم تخصیص کنیم و برای این منظور بیغرضی سیاسی ما از یکسو و نفوذ معنوی ما از سوی دیگر ما را از سایر رقبایمان ممتاز میسازد. اما هر گاه همانطور که ما را دعوت کرده اند خواسته باشیم از این نفوذ معنوی استفاده کنیم نخست باید در حفظ آن بکوشیم. روزیکه این نفوذ دیگر ترقی نکرد نزدیک بزوال خواهد رفت. باید در نتیجه سعی استادان عالیقدری که بایران میفرستیم مدارس ما دوباره مملو از دانش آموزان گردد و تعلیمات ما در تمام شئون و مراتب اقتدار و حیثیت خود را بازیابد. معرفی و فهماندن و محترم ساختن یک فرهنگ خارجی در

---

پیشگاه ملتی که فرهنگ خودش بعد اعلای کمال و عظمت رسیده

---

ماموریت آسانی نیست. ایرانیان آنچه ما بآنها میدهیم قیمت واقعی

---

ارج میگذارند و قدر میشناسند و ما بآنها جز متاع عالی نمیدهیم.

---

رضاخان امروز رضا شاه بهلوی نامیده میشود. سردار سپه پادشاه ایران شده است. اما احساساتی که او نسبت بفرانسه دارد و یکسال پیش آنها را بمن ابراز نمود همواره بحال خود باقیست. باراده شاه است که امروز عده ای از جوانان ایرانی بمدارس نظامی ما برای تکمیل تحصیلات خود اعزام میشوند و نیز بنا بتقاضای او است که دولت فرانسه برای تکمیل عده معلمین مدرسه حقوق اکرزه های دانشگاه ما را به تهران می فرستد. یک شب که من افتخار شام خوردن با او را در باغ های الهیه داشتم کسی از حاضرین اشعاری از یک فیلسوف شاعر ایرانی را خواند و خود در تفسیر آن اشعار گفت:

« در منشاء تمام اصلاحات و تمام ترقیات ایران فرانسه و نبوغ این ملت دخیل بوده است ».

رضاخان متفکرانه گوش داده و حرف او را تصدیق نمود.

## قسمت دوم - در شهر ستانهای ایران

ایران و مذهب اسلام - اعفهان - ذوق و هنر ایرانی - اختلاط  
فلسفه و سیاست - از اعفهان بشیراز - در خرابه های تخت  
جمشید - باغهای شیراز - یک شاعر ایرانی - افتخار شاپور

اوایل ماه ژوئیه مصادف با ماه محرم شده بود در این ماه ایرانیان وارد دوره عزاداری و ماتم میشوند و در طرف این ماه شیعیان بیاد سرانجام غم انگیز اولاد علی اشک میریزند .

تا دهم ماه محرم فعالیت عمومی قطع میشود . وزارتخانه ها و دادگاه ها و سفارتخانه های خارجی تعطیل میگردد .

شعائر مذهبی بقسمی در ایران زنده و نیرومند است که اغنیاء و فقرا بالسویه بمراعات آن تا کزیر هستند و هنگامی که توده مردم در کوچه و بازار فریاد (حسین ! حسین !) بر میآوردند شاهزادگان و وزرا در قصرهای خود میمانند .

خانه کوچکی که من در تجریش اجاره کرده بودم در نیمه راه بین تجریش و يك امامزاده واقع بود . همه شب دسته هائی از برابر خانه ام میگذشتند و تا کهان اطافم را بنور مشعلها و چراغهای نفتی بزرگی که مؤمنین بروی طبق حمل میکنند روشن میکردند .

از بالکون عمارت چراغها را میدیدم که طول جاده را تا امامزاده می پیمایند ولی در میان فریادهای اندوه آمیز و ناله ها و زاری ها صدا های خنده و آواز میشنیدم . زیرا قهوه خانه هائی که در کنار چشمه مجاور دایر بود مملو از مشتریانی که تا صبح داد و قال میکردند شده بود . بشاشت و سبکسری این مردم مراسم عزاداری و تشریفات مذهبی را بیکدسته نشاط انگیز و بيك کارناوال تبدیل کرده بود .

هرگز يك مسلمان نجد یا حتی اسلامبول نمیتوانست همکیشانش را در بین این مقدس نمایان خوشگذران که باستادی توانسته بودند نشئه

الكل و تريك و موسيقى را با تقدس عزاداری و مانم درهم آمیزند تميز دهد .

ایرانیان اسلام را پذیرفته بودند برای اینکه از آن مذهبی برای خود و مطابق مزاج و سلیقه و ذوق و خوشگذرانی خود درست کنند . آبا ایرانیان چگونه توانسته اند خود را با برخی مقررات سخت مذهبی از قبیل تحریم نوشابه های الکلی و یا منع ترسیم صور انسان و حیوان بروی فرش ها و ظروف و اوراق کتابهایشان تطبیق دهند ؟ يك ایرانی ظریف و مطلع در این باره بمن میگفت : « اسلام برای ما درست نشده بود ، اعراب آنرا بما تحمیل کردند اما ما عکس العمل نشان دادیم و همه کار برای تغییر شکل دادن کیش فاتحینمان صورت دادیم . تشیع ما در اصل جنبه سیاسی اش بیشتر از جنبه الهی بود و صورت جنبشی برای اعتراض و دفاع ملی داشت : در آن وقت ما می بایستی از تخریب آخرین آثار ملیت ایران بدست فاتحین عرب جلوگیری کنیم و بعدها از استقلال خود در برابر اقدامات وحشیانه تر کهادفراع نمائیم ، تشیع اسلحه ما بود .

« تجدد مذهبی و نبوغ نژادی که باعث پیدایش آن گردید از آن پس بصورت احساسات واحد و شعائر واحدی درآمد . تا سالهای اخیر محبوب ترین اعیاد ایران در نظر عامه « جشن عمر کشان » بود در شهرها و قصبات ما مجسمه عمر را در میان شادی عمومی آتش میزدند ، این مراسم اخیراً با احترام ترکیه موقوف شده است . او درست میگفت اما معذوروزی که ایران دیگر از تعصب عرب و دست اندازی ترك بیم نداشت و استقلال او فقط از طرف دول مسیحی مورد تهدید قرار گرفت آیا این وضع تغییر نیافت ؟



ایرانیان که قدرت مذهبی خلیفه عثمانی را برسمیت نمیشناختند معهذا با کمال شدت بر علیه الغای خلافت اعتراض کردند و سیاست ضد روحانیت حکومت آنکارا را تقبیح نمودند .

در باع سفارت مصر در تهران شنیدم که اتحادی میان تمام مسلمین عالم بوجود آمده است و نشانی این اتحاد را در مراسم قربانی که علمای شیعه با افتخار مصر سنی مذهب و نماینده اش کردند برای العین مشاهده کردم .

هر باعداد اخبار مرا کش بقسمی که آلمانها و روسها و انگلیسها منتشر میساختند با حرارت تمام در روزنامه های تهران تفسیر میشد . مردم ایران چند دسته کوه نورد بی ساز و برگ را که توانسته بودند نیرو های دولت اروپائی را متوقف سازند و حتی بدانها شکست وارد آورند بدیده تمجید و ستایش مینگریستند .

یک روزنامه نویس ایرانی حادثه «ریف» را با حادثه «ترانسوال» مقایسه نموده و با لحن تمسخر آمیزی نوشته بود که در هر دو مورد شورشیان هواخواهانی حتی در خود پارلمان های ملی که برضد آن ها شریده اند پیدا کرده اند و چنین نتیجه گرفته بود: «مرا کش حق خود را از فرانسه خواهد گرفت همانطوری که ترانسوال چندی پیش توانست اراده خود را بر انگلیسها تحمیل کند» .

یکروز در بازارهای تهران شهرت یافت که دمشق را سربازان فرانسوی رها کرده اند و این شهر بدست «دروز» ها افتاده ایمان توپخانه سنگین فرانسوی ها را تصرف کرده اند. این خبر مردم را از شادی سرمست نمود و افسوس که این شادی تا چهل و هشت ساعت بدون هیچ تکذیب رسمی دوام پیدا کرد ولی موقعی که این اخبار خالی از حقیقت با

تفسیرات عجیب و غریب ورد زبانه‌ها شده و در روز نامه‌ها پر شده بود رادیو فرانسه نتیجه یک تجربه بزرگ ورزشی و اظهارات وزیر راکه در حال مسافرت بود با اطلاع ایرانیان رسانید و بدینسان من در مسلمین ایران همان شوق و توجه شدیدی که در مسلمین هندوستان نسبت بکوچکترین حوادث زد و خوردی که در مراکش یا سوریه بین فرانسوی‌ها و شورشیان جریان داشت دیده بودم در آنها نیز مشاهده کردم. عبدالکریم که تا چندی پیش گمنام بود قهرمان اسلام شناخته شده بود «دروزها» که بمعنای اخص مسلمان نیستند به «برادران با افتخار» موصوف شده بودند.

ولی ضمناً نمیتوانم از اظهار تاسف خودداری کنم که مسیحیان غرب در اینجا کمتر از مسلمین باهم متحد بنظر میرسیدند. اهانتی که و غابی‌های ابن سعود با ما کن مقدسه مکه و مدینه نمودند ایرانیان را بهیچان آورد (اوت- سپتامبر ۱۹۲۵) در مجلس نماینده‌ای از رضاخان برسید که دولت در مورد چنین حوادث ناگوار چه تدابیری اتخاذ کرده

سردار سپه در پاسخ اظهار داشت که او بکبار در این قضیه مداخله کرده و باین سعود سفارش کرده است که از هر گونه عملیات نظامی در پیرامون شهرهای مقدس خودداری کند و دولت ایران اعتراض رسمی بر علیه ابن هتک حرمت و اهانت خواهد فرستاد و دولت امیدوار است که تمام دول اسلامی در این اقدام باهم تشریک مساعی نمایند. بالاخره رضاخان در یک جمله سر بسته اظهار داشت که حتی اگر مجلس هم از پشتیبانی او خودداری کند او خود تمهاتی مداخله خواهد ورزید.

از آنطرف روزنامه‌های تهران جار و جنجال زیادی در پیرامون قضایای مدینه برآه انداخته و آن را بطور عجیبی با وقایع مراکش و سوریه مخلوط میکردند حتی روزنامه بزرگی پیشنهاد میکرد که بلافاصله يك نیروی اعزامی مرکب از تمام ملل اسلامی بدین ترتیب تشکیل شود :

ایران ده هزار سرباز ، افغانستان ده هزار سرباز ، مصر ده هزار سرباز ، ترکیه بیست هزار سرباز آماده نموده و این نیروها بیدرنك برای سرکوبی قوای ابن سعود و آزاد ساختن اماکن مقدسه و فتح عربستان حرکت نمایند و از آن پس عربستان بشکل دولت مستقل در آمده و فرمانده کل قوای اعزامی بنام اسلام بر آن حکومت کند .

روز شنبه ۵ سپتامبر بفرمان دولت کارهای عمومی در سراسر ایران بعنوان عزاداری و اعتراض تعطیل گردید . این نخستین بار بود که چنین فرمانی در ایران صادر میشد .

در تهران از همان صبح زود تمام دکانها بسته شد و در ساعت نه ازدحامی از مردان و زنان و کودکان بازار را اشغال نمود .

در همان موقع يك نماز رسمی در حضور دولت و مأمورین سیاسی دول اسلامی و عده زیادی از افسران و کارمندان دولت در مسجد شاه برگزار گردید .

اشخاص کنجکاو تابلوی بزرگی را تماشا میکردند که روی آن يك نقاشی موقع شناس تصاویر امان الله خان پادشاه افغانستان ، امیر عبداللہ پدر بزرگ او و گیوم دوم امیراطور آلمان و رضاخان و مصطفی کمال پاشا و ... ناپلئون را پهلو بپهلوی هم در میان گل و بوته نقاشی کرده بود من راجع باین پرده نقاشی عجیب و علت نقاشی کردن تصاویر این

اشخاص روی تابلو فکر میکردم که ناگهان همه و هیاهوی شدیدی رشته افکارم را گسیخت :

دو دسته از مردم که تا کمر لغت بودند در جهت مخالف همدیگر مثل اینکه بملاقات هم میروند پیش میآمدند و در هر دو قدم ایست کرده و دست‌ها را بشدت بسینه میکوبیدند و صدای این تصادم موزون سکوت را درهم شکسته و در هر ضربه سقف بازار را تکان میداد . سپس دسته‌ها توقف کرده و بدین مضمون شروع بنوحه خوانی کردند :

« قبر پیغمبر هتك حرمت شده - به دین مقدس ما توهین گردیده توهین کنندگان مغلوب و عقوبت خواهند شد . »

موقمی که این دو دسته بمسجد بازار سرزیر میشدند دیدم رضا خان از آنجا خارج می‌شود .

وی تنها بود و قیافه خیلی گرفته‌ای داشت دستمال سفید بزرگی جلو دهانش گرفته بود مثل اینکه میخواست از سرزیر شدن اشک جلوگیری کند .

مردم او را شناختند و نسبت بدو ابراز شغف و احساسات کردند .

بعد از ظهر آنروز بیست و پنج هزار نفر از اهالی تهران در خارج

دروازه شهر در میدان صنایع الدوله همانجائی که سال پیش نزدیک بود جمهوری اعلام شود اجتماع کردند .

این اجتماع فقط از مردان و کودکان مرکب بود و زن‌ها که محروم از شرکت در اینگونه مجامع بودند روی دیوارها و پشت بام‌های شهر ازدحام کرده و یکنوار در از سیاهی که دائماً در حرکت بود تشکیل میدادند .

در وسط چمن منبری که از قالی مستور بود و بر فراز آن علم سیاهی  
موج میزد گذاشته بودند.

در یکی از جناحین سه چادر بزرگ سفید مخصوص اعیان و رجال  
و روحانیون برپا کرده بودند. سر بازان آمدورفت کرده و در ظرف‌های  
بزرگ گلی آب یخ بمردم میدادند. زیر چادرها پیشخدمت‌ها بالباس  
رسمی سینی‌های چای و قلیان برای اشخاص متعین می‌آوردند.

صدها عمامه سفید در این جمع دیده میشد و نیز در گوشه‌ای  
چند تن از خوانین کرد که قداره و طپانچه بر کمر داشتند بنظر می  
رسیدند. بسیاری از نظامیان و پیشه‌وران و کارگران و خلاصه بیش از  
یکدهم جمعیت تهران در این محل اجتماع کرده بودند.

ابراز شور و شغف شدیدی از طرف مردم ورود مدرس لیدر  
پیشین مخالف را که بتازگی با رضاشاه متحد شده بود اعلام داشت.  
وی با اشاره سر بجمعیت سلام داد و رفت چهارزانو میان علما و  
نمایندگان مجلس نشست. جمعیت منتظر سردار سپه بود اما از ورود او  
خبری نشد.

آفتاب نزدیک بود در پشت کوه‌ها غروب کند که ملائی به

منبر رفت.

وی مردی بلند بالا و لاغر اندام و سیاه‌پوش بود و عمامه بزرگ  
سفیدی بطور عمودی در عقب سرش گذاشته بود یک ریش بلند مشکی  
تصویر نیم رخ او را کامل میکرد وی حاج میرزا عبداللّه واعظ بود. چیزی  
نگذشت که سکوت مطلقى سراسر دشت را فرا گرفت.

واعظ بیانات خود را با خطبه‌ای شروع نمود و صدایش که برای  
خطبه خواندن با آواز شباقت داشت ناگهان پرقوت و خشن گردید.

در چند جمله حیات و رحلت پیغمبر را بیان داشته و اعمال درخشان آن حضرت و قدرت اسلام را مدح نمود. پس آیا اسلام در دنیا رو به ضعف گذاشته است که اهانتی که بمرقد پیغمبرش شده است بدون انتقام مانده؟ و واعظ که نوبه بنوبه ملت ایران، آرقتس، دولت و بالاخره تمام ملل اسلامی را مورد خطاب قرار میداد با آنها التماس میکرد که بدنیا و بارو و ای گستاخ و با امریکای حریص ثابت نمایند که اسلام امروز قویتر و متحدتر از هر روز است و فریاد میزد: روزی که مجتهدین شما جهاد را اعلام نمایند شما با سر و پای برهنه و بدون اسلحه تا هزار پیغمبر خواهید شتافت و با دندانها و ناخنهای خود دشمنان خدا را پاره خواهید کرد.

زمزمه های طولانی و آه های جانکاه هر چه ترین عبارات این خطابه آتشین را قطع میکرد و هزاران مرد با هر دو دست آهسته بسر میزدند.

دیگر شب در رسیده بود و پرندگان سیاه بر فراز میدان پرواز کرده و بطرف آشیانه های خود میرفتند. روی منبر که هنوز علم اسلام بر فراز آن موج میزد صدای واعظ خاموش شده بود و فقط صدای حرکت پاها و همه جمعی که با نانی بطرف دروازه در حرکت بود بگوش میرسید.

من هنوز تحت تاثیر این روز فراموش نشدنی بودم که فردای آن روز با مؤمن الملك رئیس مجلس شورای ملی یکی از بهترین دماغ های سیاسی و یکی از روشن فکرترین و فکورترین افراد ایرانی ملاقات کردم. وی از اهمیتی که من درباره مراسم دیروز قائل شده بودم تعجب کرده و در حال خنده گفت:

- دولت دیروز گول کوچکی خورد چه او حرارت بیشتری از مردم منتظر بود . نظاهراتی که در شما تأثیر بخشیده از حدود ادب تجاوز نمی‌کرد . باید اعتراف نمود که مذهب نفوذ کمی در فکر و زندگی نسل جوان ما دارد . گذشته از اینکه ایرانی طبیعتاً شكاک است پیشینیان ما بقدری در تعصب افراط کرده‌اند که ماده پرستی کنونی عکس العمل اجتناب ناپذیر آنست . بدبختانه عدم اعتباری که علوم معقول نزد ما پیدا کرده دامنه‌اش تا فلسفه و حکمت هم بسط یافته‌است و این بیشك نتیجه آنست که این دو رشته بوسیله يك استاد و يك سبك و اسلوب تدریس میشود . ماده پرستی جوانان ما اصلاً جنبه فلسفی ندارد و حتی می‌ترسم که جنبه نفع طلبی داشته باشد . دانشجویان ما محققاً از عقاید و افکار خارجی بویژه افکار اروپائی بی‌اطلاع هستند اما همچنان به سرودن شعر اشتغال دارند .

- راجع بموسیقی چطور ؟

مؤمن الملك پاسخ داد :

- يك موسیقی ایرانی بشمام معنی کلمه تقریباً وجود ندارد . حال آیا مذهب موسیقی را منع کرده یا طبع ما از آن بیزار است من نمی‌دانم . اما در این اختلاط عجیب آهنگهای قفقازی و کردی و ترکی و هندی که موسیقی دانهای ما مینوازند هیچ خصوصیت ملی دیده نمیشود .

قضاوت رئیس مجلس ایران درباره روحیه جوانان ایران را اظهارات يك روحانی فیلسوف که دیر گاهی در تهران با موفقیت بی نظیری افاضه و تدریس میکرد تأیید نمود .

ادیب پیشاوری دیرزمانی در هند اقامت گزیده و در آنجا اوزان و بحروری که در اشعار فارسی فراموش شده بود جمع آوری کرده بود گویند که در عین حال در آنجا برای استقلال میهنش دسته بندی میکرد و از اینجهت انگلیسها او را از آنجا اخراج کردند و از آن پس او کینه شدیدی از آنها در دل گرفت.

هر چند در اطاقیکه مرا پذیرفت بیش از چهار صندلی نبود ولی منظره اطاق يك بينيا نور قدیمی را بخاطر میآورد.

فیلسوف فرزانه جامه سفیدی در بر و دستار سبزرنگی بر سر داشت محاسنش را با منتهای دقت حنا بسته و دستهای ظریفش دائماً يك انفیه دان بزرگ نقره‌ای را لمس میکرد در جلوی او يك منشی دراز قد که میخواست مترجم منهم باشد بیحرکت ایستاده بود. وی یکی از شاگردان متعصب شاعر بود و تمامی دیوانی را که شاعر از روی شکسته نفسی از چاپ آن خودداری میکرد بخاطر سپرده بود.

وقتی استاد احتیاج بمرور اشعارش پیدا میکند اشاره‌ای نموده و شاگرد با صدای پر حرارت و غرا اشعار منظور را انشاد میکند.

از استاد پرسیدم که آیا هنوز تدریس میکند یا خیر و او در پاسخ گفت:

«خیر» من خیلی پیر شده‌ام و نسل جوان خیلی جوان است. برای نظامانیکه من زندگانی خود را وقف آن کرده‌ام امروز در ایران نه استاد و نه شاگردی وجود دارد. مادر يك دوره تحولی زندگی می‌کنیم اما دیری نمیگذرد که فلسفه ایرانی طرارت و جوانی از سر گرفته و بار دیگر عشق تجسس و کنجکاوی را در جوانان ما بیدار خواهد کرد.



پرسیدم: آیا عقاید اروپائی ها در افکار شما تأثیری بخشیده؟  
حکیم جواب داد: فلسفه های جدید آنطور که در اسلامبول و  
مصر رواج یافته هنوز در ایران انشاء پیدا نکرده است زیرا روحانیون  
ما که یکی از وظایف آنها تدریس است اغلب از علوم اروپائی بی  
اطلاع هستند. اما من ترجمه عربی دکارت شمارا خواندم و حتی در  
درسهایش با شباهاتی برخورددم که آنها را اصلاح کرده ام. اما دو نفر  
خارجی که بیش از همه در روح ایرانی تأثیر بخشیده فلسفه یونانی و  
عقیده مذهبی اسلامی است.

«قرن هائیش که دانشمندان یونان با ایران پناهنده شدند ایران را  
از فروغ فلسفه های ارجمندی که در کشورشان شکفته بود بهره مند  
ساختند ما این عقاید مشهور را مطالعه کرده ایم و آنها را مورد تفسیر  
و انتقاد نیز قرار داده ایم. همینطور در مورد قرآن. ما اصول اساسی  
اسلام را اقتباس کرده و آنها را با عادات و افکار و رسوم خود تطبیق  
داده ایم نبوغ ایرانی همانطور که در مورد عقاید ارسطو رفتار کرده  
اصول و احکام قرآن را نیز تا آنجا که با روحیه او مناسب بوده اخذ  
و بقیه را رد یا تغییر شکل داده است.»

. آیامیان مسلمین ایران يك جنبش انقلابی خواهانه یا فقط نهضت  
تجدد خواهانه ای نظیر نهضت هائی که در ترکیه و مصر بوقوع پیوسته  
مشاهده میشود؟

حکیم پاسخ داد: از نظر عقاید خیر ولی از نظر رسوم و آداب  
شاید. از آزادی بانوان زیاد صحبت میکنند اما با این عقیده باید  
موافق بود. از شهرها خارج شوید و به دهات ما بروید. در آنجا زن  
هائی خواهید دید که در شرایط مساوی با شوهران خود زیست میکنند

شریعت اسلامی اجازه و حتی امر میدهد که زنهای مسلمان برای کار در مزارع و بهنگام جنگ حجاب از رخ بردارند اجازه دهید داستانی را که از يك افغانی شنیده‌ام برای شما نقل کنم: وی که بر علیه انگلیس ها می‌جنگید در کوهستان زنی را دید که کوزه پر از آب بدوش دارد افغانی از او آب خواست و چون زن خیلی زیبا بود در حال نوشیدن بدو هم نگاه میکرد زن ناگهان پشت بدو کرده گفت: آبت را خوردی برو! میدانی که من اینجا نیامده‌ام که تو مرا نگاه کنی!

«من می‌ترسم که در شهرها جنبش طرفداری آزادی بانوان بیش از آنکه استقلال قانونی زن‌ها را تأمین کند سوء اخلاق و فساد را ترویج نماید بهمین جهت است که روحانیون ما و عده زیادی از محافظه کاران به همراه آنها با این جنبش مبارزه میکنند همانطور که در هر کشور متمدنی با آن مبارزه کرده‌اند. من دائماً فکر میکنم آقایان متجددین کمتر تابع قوانین منطق و استدلال و بیشتر در صدد خلاصی خود از قید مقررات مذهبی هستند.»

بالاخره ارادیب پرسیدم که آیا عقاید کمونیست‌ها در ایران طرفداری پیدا کرده‌است یا خیر ادیب برای من شرح داد که چگونه مؤسسين اولیه بلشویسم که روسی نبوده بلکه از مسلمین آذربایجان بودند استادانه خود را بمنزله اوصیای يك آئین مذهبی خیلی قدیمی یعنی آئین مزدك که در پایان قرن پنجم ایرانیان را با شتران زن‌ها و اموال توصیه میکرد قلمداد کردند سپس نخستین وزیر مختار شوروی وارد تهران شد و در باغهای سفارتخانه اجتماعات تبلیغاتی تشکیل دادند مبلغین کمونیست برای جلب قلوب از تقسیم اراضی زیاد صحبت می کردند. اما چون بزودی معلوم شد که روسها در زیر نقاب بلشویسم

پنهان شده‌اند اعتماد عمومی سلب و اشتباه بر طرف گردید .  
حکیم بسخنش افزود روسها باروپائیهها اطمینان داده اند که  
تبلیغات آنها در سراسر شمال ایران موثر واقع گردیده . و حال آنکه  
هرگز چنین نیست . چه در کشور ما و چه در سایر کشورهای مسلمان  
آنها مواجه با سنن مذهبی و اجتماعی خاصی خواهند شد که عقایدشان  
مخالف آن سنن و آداب است . در حال حاضر هیچ خطری از بلشویسم  
در ایران وجود ندارد . معینا هر گاه ملاکین ما احکام قرآن را بهتر  
رعایت میکردند و بموجب آن احکام عشر در آمد خود را بفقرا انفاق  
میکردند اوضاع ما بهتر از این بود . وقتی با شما حرف میزنم فکر  
متوجه فجایع دلخراش قحطی سال ۱۹۱۵-۱۹۱۶ است . فقر دهشتناک  
دهاقین ما قسمتی مربوط بماده پرستی طبقات مرفه و ثروتمندان و فراموشی  
احکام مذهبی است . شما ملاحظه میکنید که من نیز کمونیست هستم . اما  
نه بطرز مسکو ،

پس از ادای این کلمات ادیب پیشاوری بالاخره انقیه را که از مدتی  
پیش بدست گرفته بود بینی نزدیک نمود .

فکر کردم که با این حرکت بمن اجازه مرخصی داده است . اما  
تا وقتی اسامی چند نفر از دوستانرا بشاگرد خود انشاد نمود و از  
من تقاضا نکرد که از جانب او در اصفهان بدیدارشان بروم اذن مرخصی  
نداد .

...

از یکماه پیش بارها بمن گفته بودند که وقتی باصفهان بروید  
ایران دیگری خواهید دید . پس با حال تعجب آمیزی منتظر مسافرت  
خود باصفهان بودم ، اما این تعجب میبایستی از حدود انتظار من

تجاوز کند ، میان تهران و اصفهان دوروز راه و دوروز بیابان و صحرا است و بجز زمین های مصفای اطراف قم و دلیجان جز شوره و نمک هیچ چیز در زیر تابش آفتاب نمیدرخشد. تا اینکه از زیر گرد و غبار اندکی سبزی نمودار میشود .

چند دسته درخت و مزارع پنبه و مناره های عظیم بچشم می آید و از پس دیوار های خاکستری رنگ بی بوجود باغهایی میبرسم . از میان خرابه ها و محلات خارج شهر عبور میکنیم ، از تاریکی خنک يك بازارچه میگذریم و به چهارباغ خیابان مجلل پوشیده از چنارهای کهن میرسیم :

از اینجا دیگر تغییر منظره شروع میشود : چهارباغ نداشتن مظهر شهر امروزی است که دارد رو با انحطاط میرود بلکه مظهر شهر پایتخت قدیم ، پایتختی که شاه عباس انتخاب کرده و بیش از يك میلیون جهیت داشت نیز میباشد ، از اصفهانیکه شاردن توصیف نموده بیش از شبیحی باقی نمانده اما چه شبیح عجیب و عظیم و مهیجی !

يك عده از کوچه های تنگ کثیف رو بمیدان شاه یعنی وسیع ترین میدان های جهان که دور تا دور آن بنا های منظم نزدیک به انهدام ساخته شده باز میشود در سمت چپ ، بازار بزرگ در سمت راست مسجد شاه واقع است . در یکی از جناحین میدان دکان های مفلوکی جای بناهای باشکوه سه قرن پیشرا گرفته اند ، در جناح دیگر قصر سلطنتی که عالی قاپو مرکز آنرا تشکیل میدهد احداث شده : عالی قاپو بام وسیعی با توده دارد که شاهنشاه از بالاترین نقاط مناظری از قبیل جنگ بین حیوانات و رژه های نظامی و ورود سفرار را تماشا میکرد . اما این بام سلطنتی فقط طبقه اول است . باید از يك پلکان

مشرف بخرابی بالا رفت تا با آخرین پشت باهی که بر تمام بنا مسلط است رسید. از هر طبقه از عماراتی که عبور میکنیم، بازعلایم و آثار زیبایی از گذشته با عظمت خود حفظ کرده اند.

يك سقف نقاشی شده، يك منبت کاری زیبا و قطعاتی از يك نقش و نگار بدیع اینها آثاری است که هنوز در این بناها دیده میشود. در این نقاشی ها طاروس ها و قرقاول ها با تاج های گل و جامهای زرین و بطری های شراب باریك و بلند کاملاً متناسب دارد. اطاق های كوچك که با نهایت ظرافت تزئین شده رو بقالارهای وسیع تقریباً برهنه باز میشود.

بالاخره ببالای عمارت میرسیم و از آنجا منظره بسیار دلگشی تماشا میکنیم. آفتاب که رو بافول میرود آخرین شعاع هایش را به گنبد های آبی رنگ و مناره های دراز رنگارنگ مینماید، هزار کاشی کاری که از پائین هرگز بی بوجود آنها برده نمیشد در جلو خان های خاکستری رنگ میدرخشند، يك غبار طلائی رنگی در بالای میدان وسیع موج میزند و دور تر از آنجا از همه طرف استخوان بنشی يك شهر بزرگ نمایان است: دنباله خیابان ها پیش از رسیدن بدروازه ها بریده میشود، يك صحرا میان هر محله فاصله میاندازد. يك محوطه وسیع با چادر های سفید در وسط شهر برای جای دادن هزاران نفر از مؤمنین که مراسم عزاداری ماه محرم را بجا میآورند تخصیص داده شده و این سفیدی میان رنگ خاکستری ویرانه ها برجستگی بخصوصی دارد. در آنسوی دیوارها و رودخانه جلگه وسیعی است که در آنجا آرامنه شهر جلفارا ساخته اند. کمی دورتر کوهستان های بلند سرخ رنگ جلگه اصفهانرا احاطه کرده اند.

قصری که عالی قاپو دروازهٔ عظیم آنست فضای بسیار وسیعی دارد در این قصر تمام افسران و قراولان و خدمتگزاران در جوار شاه زندگانی میکردند. میان دو حیاط، آشپزخانه‌های وسیع شاه قرار دارد و پس از آن رشتهٔ باغها شروع میشود که در انتهای آنها دری بعمارت مشهور چهل‌ستون باز میشود. بیست‌ستون چوبی ایوانی در جاوی قصر کوچکی که از باغها احاطه شده تشکیل میدهند و چون عکس این بنا در آب میفتد میتوان بیست‌ستون لرزان دیگر را هم بحساب آورد و به همین جهت شاه عباس نام این عمارت را چهل‌ستون گذاشته است. اینک هوای شب عطرهاى دل انگیزی بمشام ما میرساند و وجود گلهائی در باغ حدس زده میشود ولی آیا چه اندازه گلهای معطر این بوهای مخلوط لذت بخش را ترکیب نموده؟

در طول گلزارهائی که در اطراف حوض است صندوق‌های سفید خیلی ظریف و ممتدی چیده شده. اینها بیست و چهار بال هواپیمائی است که از فرانسه آورده اند: سربازان ایرانی اینها را از بندر بوشهر با هزاران اشکال دست نخورده تا اینجا رسانده‌اند.



روز بعد بهمراهی يك افسر نجیب ستاد ارتش ایران، شاهزاده که چندماه پیش یکی از بهترین شاگردان «سن سیر» مابود (۱) چهل‌ستون باز گشتم.

شاهزاده مأمور بود که داخلهٔ این عمارت و همچنین هشت بهشت را که اکنون محل ادارات نظامی است بمن نشان دهد. تالار تخت که

---

۱ - گویا مقصود شاهزاده امان‌الله جهانبانی باشد.

سقف منقش بسیار زیبایی داشت مزین بنقاشی هائی مربوط بسלטنت شاه عباس بود. زیباترین این نقاشی ها منظره ملاقات باشکوه شاهنشاه ایران با امیر مغول بود، نقاش در این تابلو ایرانی هارا خیلی سفید و هندی هارا خیلی سیاه جلوه داده است، رقصه هائی که مایه وجد و نشاط این مصاحبه بوده اند با حرکات دلفریب خویش بدین صحنه سیاسی لطف خاصی میبخشند.

تابلوهای دیگر مربوط بشکار سلطنتی، جنگ ترکها و یک شام درباری است که در آن شراب های شیراز در مهمانان بعد کمال اثر بخشیده.

مناظر مستی؛ مناظر عشق بازی، احتراماتی که از طرف هنر پیشه رسمی نسبت بچند سوکلی زیبا بعمل میآید؛ بازی ها و بو بزه و لگدی ها و خلاصه، یک زندگی لذت بخش و روح پرور در این تابلو ها که همه توأم با یک باغ پر گل و زمینه ای از تپه های آبی رنگ و آسمان درخشانی است جلوه گر شده است. در آنجا که نقاش ماهر وئی را نشان میدهد که کتابی یا بطری خالی را در دست گرفته خطوط بدن طنمازش با خطوط تپه هائی که در زیر پای او رسم کرده دیده يك هم آهنگی خاص و دلپذیری دارد.

وقتی باطاق مجاور داخل میشویم سفرای کبار را با جامه های بلند میبینیم که طبق یک آئین تغییر ناپذیر دستکشها و کفش ها و جوزاب های شنکرفی پوشیده اند که بدون آنها بکنفر خارجی رخصت حضور در پیشگاه شاهنشاه را نداشت.

سراسر تاریخ نقاشی ایران در میان دو باغ، در این گوشه اصفهان چه از عصری که از سبك چینی اقتباس میشد و چه از زمانی که نفوذ

ی هلندی و شاید ایتالیائی نقاشی ایران را بزرگتر و متعارفتر ساخت  
و میشود . چه تناقض بزرگی بین این آثار صنعتی و این کوشش در  
بین داخلی قصرها و برهنگی اندوه آور دیوارهای خارجی وجود دارد ؟  
مزاده ا . . . در این باره بمن چنین توضیح داد :

« قصرهای پادشاهان ما مانند کلبه های فقیران از جنس خاک  
ساخت شده . این کاخ ها نه برای ابدی ماندن در طول قرون و اعجاب  
ندگان ساخته شده بلکه فقط برای اقتناع حس بلهوسی يك سلطان  
تبدل که میخواست ببیند در موقع بیدار شدن بنائی که پیش از  
آبیدن به معماران خود دستور داده از زمین بالا آمده پرداخته شده و  
آن گذشته ما چادر نشین هستیم . امروز هم هر تغییری که در ثروت  
داده شود مربوط به تغییر منزل ما است . من تجاری میشناسم که در  
شهر از بیست سال سه چهار خانه ساخته اند ، همینکه در خانه جدید  
کشی میکنند خانه قدیمی را بی آنکه زحمت انعام ساختمان آن را  
بدهند ترك میکنند . تغییر منزل هم زیاد مشکل نیست : اثاث البیت  
عبارت از چند تیکه فرش و چند درختدان است که حملها با آسانی از این  
چه با آنچه منتقل میکنند .

ما از در بلند کاشی کاری که مدخل بازار قلمکارها است عبور  
یم . اینجا نیز مثل تهران قم و جاهای دیگر دو تابلوئی که در آن  
ها مد شده بود بدیوارها در کنار هم آویزان دیدم . یکی از آن ها  
نارسیه را نشان میداد که مسلح ایستاده و ایران خواب رفته را بیدار  
کند در صورتیکه از بالای برجی سیروس و داریوش و خشایارشا بادست  
شین برافتخار خود را نشوق میکنند .

پرده دیگر همین را در پشت میز کارش با نیم تنه و چکمه نشان



میدهد که يك آهنگر و يك دروگر بطرف او دست‌های مسلح بداس و چکش را بلند کرده‌اند.

اما چقدر بازارهای اصفهان ثروتمندتر و پر جنب‌وجال‌تر و متنوع‌تر از بازارهای تهران است!

روشنائی که از روزنه‌های سقف‌های بلند میتابد مس و نقره را در بساط مسکرها و زرگرها درخشندگی دیگری میبخشد و ظروف سفالین آبی‌رنگ را که سالن‌های اروپائی را زینت میبخشد ولی در اینجا بی‌بهرترین اشیاء تلقی میشوند نوازش میکند. در این بازارها اختلاطی از نظم و بی‌نظمی، فعالیت و تنبلی، فراوانی نعمت و خست اقتصادی حکمفرما است. همه جا گل چه در بساط تجار عمده‌فروش و چه در دست گدایان بی‌شمار دیده میشود. زنان پر حرف و خنده‌رو در دکان‌ها زیاد معطل میشوند، بجای اینکه مثل زنان تهران چهره‌ها در پشت رو بند و نقاب پنهان کنند فقط با طرز دلفریبی گوشه‌چادر خود را بروی ابروان خود میکشند. کردهای بلند قامت خشن بهیئت اجتماع حرکت میکنند، ملای سفید پوشی که خیلی دقت میکند بگل آورده نشود میگذرد، بچه‌های ولگرد با متلك‌های خود یکنفر دهاتی را دنبال میکنند.

میان این جمعیتی که در آمد و رفت است اشخاصی دیده میشوند که از شهر خودشان هستند و کسانی که از خارج آمده‌اند. تنها اصفهانی‌ها حق دارند در بازار دکان‌هایی داشته باشند؛ و حال آنکه ارمنی‌ها و جهودها و خارجی‌ها در کاروانه‌ها را محبوس شده‌اند. در زمان شاردن محله‌ای که میان بازار و میدان قرار داشت باروپائیها و زنان بدکسار اختصاص داده شده بود. امروز این محله ملك يك روحانی